

چکیده

بخشی از جهان امروز، زیر حاکمیت لیبرال دموکراسی یا دموکراسی لیبرال (1) قرار دارد. بقیه جهان نیز، به ویژه پس از شکست کمونیسم و پدیده جهانی شدن، (2) به اجبار یا داوطلبانه به سوی آن در حرکت یا بُرده شدن است. از این رو، برخی از محققان، نویسندگان و نظریه پردازان سیاسی، عصر کنونی را دوره حاکمیت نظام های لیبرال دموکراسی نامیده اند که از جمله آنها، فرانسیس فوکویاما، (3) صاحب نظریه پایان تاریخ و واپسین انسان است به دنبال فوکویاما، عده ای کوشیده اند تا نشان دهند، جامعه ای رضایت بخش تر از جامعه لیبرال دموکراسی نه وجود دارد، و نه مفید است و نه وجود خواهد داشت! از این رو، مقاله حاضر می کوشد، پاسخی برای این سؤال: «آیا آن گونه که ادعا می شود، نظام لیبرال دموکراسی بی عیب و نقص است؟» بیابد و فرضیه «به نظر می رسد، این محصول غرب، همانند سایر محصولات آن، به لحاظ مفهومی (نظری) و مصداقی (عملی) واجد تعارضات و تناقضاتی است» را در ترازوی سنجش و نقد قرار دهد. البته این مقاله، بیشتر تعارضات مفهومی نظام های لیبرال دموکراسی را پی می گیرد.

کلید واژه

دموکراسی (دموکراسی)، لیبرال، دموکراسی لیبرال، لیبرال دموکراسی، غرب، آمریکا، لیبرالیسم، (5) جهانی شدن، جهانی سازی، نظم نوین جهانی، (6) آزادی، (7) انسان مداری، (8) سرمایه داری، (9) ارزش ها (10) و دین. (11)

مقدمه

برای یافتن پاسخی برای پرسش اصلی و سنجش فرضیه مقاله نخست، واژه های دموکراسی، لیبرال و لیبرال دموکراسی یا دموکراسی لیبرال، ذیل عنوان تعریف مفاهیم، مورد بررسی نظری قرار می گیرند، سپس، بیست اشکال نظام لیبرال دموکراسی غرب، بازخوانی می شود و سرانجام، با نقدی که تحت عنوان نتیجه گیری می آید، راه خروج از بن بست های نظام لیبرال دموکراسی را نشان می دهیم که آن چیزی جز جایگزینی اصل خدا محوری به جای اصل انسان محوری نیست؛ موضوعی که غفلت چند صد ساله از آن، غرب را با چالش های جدی در همه عرصه های زندگی اجتماعی بشر مواجه کرده است.

تعریف مفاهیم

کلماتی چون لیبرال، دموکراسی و لیبرال دموکراسی مشترک لفظی اند، به این معنا که بر مفاهیم گوناگونی اطلاق می شوند، به گونه ای که اگر در آغاز سخن و یا نوشته، گوینده و نویسنده منظورش را از آن روشن نسازد، ممکن است شنونده و یا خواننده در درک معنای کلمه دچار اشتباه گردد. پس ضرورت دارد، نخست معانی هر یک را به درستی بدانیم:

دموکراسی: واژه دموکراسی، ترکیب دو کلمه Domos (مردم) و Kratein (حکومت کردن) به معنای حکومت به وسیله مردم یا مردم سالاری و یا حکومت مردم است. دموکراسی در وسیع ترین تعریف، یعنی: شیوه زندگی جمعی که در آن، همگان برای مشارکت های اجتماعی، آزادانه از فرصت های مساوی برخوردارند. اما در حوزه سیاسی، دموکراسی، تنها بر فراهم آوری فرصت برای مشارکت آزادانه شهروندان در تصمیم سازی سیاسی تاکید دارد. در این معنا، دموکراسی، فقط شیوه زندگی سیاسی را به تصویر می کشد، یا شکلی از جامعه سیاسی را که در آن ارزش ها نسبی اند، به نمایش می گذارد. چنین دموکراسی بر برابری انسان ها، قانون، حاکمیت مردم تاکید، بر حقوق طبیعی، مدنی و سیاسی انسانی استوار است. (12)

نخستین زادگاه دموکراسی، البته در شکل محدود آن، به یونان (دموکراسی مستقیم) (13) و روم باستان (ابعادی از دموکراسی) برمی گردد. نگرش جدیدتر به دموکراسی، ریشه در رنسانس و تحولات فکری و اجتماعی پس از آن دارد. از این رو، ظهور اندیشه ضرورت مشروط بودن در انگلستان (انقلاب 1688/1067) و پیدایش ایده لزوم برقراری قرارداد اجتماعی در آمریکا (انقلاب 1776/1155) در شکل گیری دموکراسی های جدید مؤثر افتاد. البته، انقلاب (1789/1167) فرانسه، با نهادینه سازی شعارهای اساسی دموکراسی (آزادی، برادری و برابری)، دموکراسی نوین را تثبیت کرد. با این وصف، تا اوایل قرن بیستم اصول دموکراسی در برخی از کشورهای غربی چون اعطای حق رأی به زنان در (1918/1297) به اجرا درنیامد. به علاوه، سهم اندیشمندان غربی در ظهور و بروز دموکراسی بسیار است که نقش جان لاک (14) (1704-1632)، مونتسکیو (15) (1755-1689) و ژان ژاک روسو (16) (1778 - 1712) از دیگران بیشتر است، از آن جهت که با طرح حقوق طبیعی، (17) بر خلاف این عقیده مسیحی که برای انسان در مقابل خداوند، تکالیفی قائل است، انسان را «صاحب حقوق و فاقد تکالیف الهی» برشمردند! البته، به استثنای جنبش اصلاح دینی، انقلاب های دموکراتیک و اندیشمندان غربی، شکل گیری سرمایه داری، پیدایی جامعه صنعتی و... نیز در تکوین و استقرار دموکراسی نقش آفریدند. (18)

دموکراسی دو گونه است: نوعی از دموکراسی که به آزادی فردی، انتخابی بودن همه مناصب، مشارکت عموم در سیاست، صائب بودن افکار عمومی، فضیلت مدنی، مصلحت عمومی، صدای مردم، صدای خدا، اشتباه ناپذیری رأی اکثریت، مراجعه به آرای عمومی و حکومت اکثریت تاکید می ورزد، دموکراسی حداکثری یا کلاسیک یا آرمان گرایانه نامیده می شود. در مقابل، واقع گرایان از احتمال پیدایش استبداد اکثریت، سرکوب جمعی اقلیت ها، ایجاد حکومت خودکامه به نام اراده عمومی و از میان رفتن قید و بندهای قانونی نگران اند، و برای رفع این نگرانی ها، از حقوق فردی، نقش آگاهی در تعدیل حکومت اکثریت و از ایده خطرناک بودن قدرت دفاع می کنند. در نقد دموکراسی آرمان گرایانه می توان گفت که جوهره آن، نه حکومت اکثریت، بلکه رقابت چندین گروه برگزیده سیاسی است. در این دیدگاه، دموکراسی تنها، روشی برای انتخاب حکام و اخذ تصمیم است، نه مجموعه ای از ارزش های دموکراتیک. واقع گرایان می گویند، اگر چه آزادی، آگاهی، حق انتخاب فردی و حکومت اکثریت مطلوب است، اما تحقق آن غیرممکن است. (19)

دموکراسی قدیم و جدید، و یا دموکراسی مستقیم و غیر مستقیم، بر اصولی تکیه دارند که در طول تاریخ برای ایجاد دولت دموکراتیک شکل گرفته اند. جوهره این اصول را در اصالت فرد، قانون گرایی، مردم سالاری و تاکید بر حقوق طبیعی، مدنی و سیاسی می توان یافت. به علاوه، لیبرالیسم، پراگماتیسم، نسبی گرایی، قرارداد اجتماعی، اصل رضایت، اصل برابری، حکومت جمهوری، تفکیک قوا، حقوق مدنی، پارلماناریسم و... نیز از اصول و مبانی فکری و فلسفی دموکراسی دیروز، و لیبرال دموکراسی امروز را می سازد. (20)

لیبرالیسم: واژگان لیبرالیسم (آزادی خواهی = Liberalism) و لیبرال (آزادی خواه = Liberal) از کلمه Liberteه و Liber (آزادی) مشتق شده است. برخلاف معنای لغوی، لیبرالیسم پیچیده تر از آن است که به آسانی تعریف شود، ولی با تسامح می توان لیبرالیسم را مشتمل بر مجموعه روش، نگرش و سیاست هایی دانست که هدف عمده آن ها، فراهم آوردن یا حفظ آزادی فردی تا حد مقدور و میسور در برابر سلطه یا تسلط دولت یا هر مؤسسه دیگر، یا آن گونه که «آربلاستر» می گوید: لیبرالیسم به مثابه نگرشی تجربه گرایانه، شگاکانه، عقل گرایانه و آزاداندیشانه به زندگی است؛ یعنی انگیزه اساسی لیبرالیسم، پدیدآوری آزادی هر چه بیشتر برای فرد انسانی است. پس لیبرالیسم، اولاً بر شالوده فردگرایی قرار دارد؛ در واقع، لیبرالیسم زاییده جنبش ها و گرایش های انسان محورانه رنسانس (21) به بعد است. ثانیاً، با هر مانع آزادی فردی، دشمنی می ورزند. (22) البته آزادی در لیبرالیسم، بیش تر به معنای آزادی منفی است. همان طوری که «آیزایا برلین» گفته است: آزادی منفی یا آزادی نامحدود، یعنی این که فرد مجاز است بدون دخالت دولت و دیگران، یا به بیان دیگر، بدون هرگونه قید و بندی، به آن چه عمل کند که می خواهد، و آن چنان باشد که می خواهد. (23)

اندیشه های لیبرالی، ریشه در یونان باستان دارد، اما لیبرالیسم به مفهوم امروزی، بر بسترهای دینی، سیاسی، اقتصادی، و فکری جدیدتر قرار دارد. از جمله: اول، آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم را محصول جنبش اصلاح دینی، پروتستانیسیم (24) و ضد استبداد خودسرانه کلیسا در قرن 16 میلادی می داند. دوم، روشنگری قرن 17 میلادی، عقل و تحقیق علمی را جایگزین وحی و دین کرد، و نیز، تفسیر این جهانی از آموزه ها و انگارهای پروتستان و یا پروتستان گرای منهای خدا را در جامعه نهادینه ساخت. سوم، مبارزه با خودکامگی و استبداد سیاسی دولت های مطلقه و قیام و انقلاب بورژوازی (طبقه سرمایه دار) علیه نظام اشرافی و فئودالی در دوره مشروطه خواهی قرن 18 میلادی غرب هم بر قوام اندیشه لیبرالیسم تأثیر گذاشت. در حقیقت، "از نظر تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، لیبرالیسم، ایدئولوژی طبقه بورژوازی نوپایی بود که به مخالفت با دولت های مطلقه اروپایی برخاسته و خواهان تحدید قدرت خودکامه به قانون بود." به علاوه، نقش زمینه های فکری و فلسفی اندیشمندانی چون مارتین لوتر (قرن 16)، جان لاک (قرن 17) و ژاک روسو (قرن 18) را نباید نادیده انگاشت. بر پایه این بسترها، لیبرالیسم در عرصه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و دینی به چشم می آید. در عرصه اقتصاد، لیبرالیسم یعنی حفظ آزادی اقتصادی، دفاع از مالکیت خصوصی و ترویج بازار آزاد. لیبرالیسم در این معنا، هم سنگ با سرمایه داری و یا کاپیتالیسم است. آربلاستر در این باره می نویسد: لیبرالیسم، هم دوش با سرمایه داری غربی، نشو و نما کرده است و در عرصه امور فرهنگی، از آزادی هایی چون آزادی اندیشه و بیان جانبداری می کند. لیبرالیسم سیاسی از آزادی و حقوق فرد در مقابل نهادهای سیاسی دم می زند. و سرانجام، لیبرالیسم دینی که در پی نهادینه سازی تساهل، اباحی گری و انعطاف پذیری اخلاقی است. (25)

لیبرالیسم در حوزه نظر، براین اصول تکیه دارد: برابری در حقوق، نفی امتیازات موروثی، طرد اشرافیت، انسان گرایی فردگرایی، عقل مداری، عقل بسندگی، عقلانیت علمی، تجربه گرایی، اصالت علم، سنت ستیزی، تجددگرایی، پلورالیسم (26) معرفتی، تکثر در منابع معرفتی، پیشرفت باوری، اعتقاد به خودمختاری انسان، عقیده به نیک نهادی و عقلانی بودن او. از این رو، لیبرالیسم ضد وحدت گرایی، انحصارمداری، مرجعیت باوری، اقتدارگرایی، جبرباوری، نخبه گرایی، ارتجاع، جمع گرایی است. این مبانی و مبادی، آزادی، رقابت، پاسخ گویی دولت، مشارکت سیاسی، دموکراسی پارلمانی، دولت حداقلی (محدود سازی دخالت دولت)، دولت سکولار (27) (بی طرفی ایدئولوژیک دولت)، تساهل، تسامح و نفی خشونت در رفتار فردی و اجتماعی و مبارزه با هر گونه استبداد را برای

لیبرالیسم به ارمغان آورده است. البته جوهره لیبرالیسم آزادی است، و دیگر اصول بر دایره آزادی می چرخد، و برای تأمین آن وضع شده اند. (28) البته، همان گونه که در صفحات بعدی مقاله آمده، لیبرالیسم در بستر عمل، چندان به این شعارها پای بند نمانده است.

سه گونه از لیبرالیسم تکوین یافته است. اول: لیبرالیسم کلاسیک که در عرصه اقتصاد با آرای آدام اسمیت (29) و در عرصه های دیگر چون، در عرصه فلسفی، با آرای جان لاک شناخته می شود. لیبرالیسم کلاسیک اقتصادی بر سه فرض استوار است. الف - انسان ها موجوداتی خودخواه اند. ب - انسان خودخواه تنها به دنبال تأمین منافع خود است. ج - انسان طالب منافع، را باید برای ارضای خودخواهی هایش آزاد گذاشت، تا با حداقل نظارت یا محدودیت، مجالی برای کوشش هایش بیابد. جان لاک نیز، با تئوریزه کردن آمپریسم، (30) نهادینه سازی پوزیتیویسم، (31) ابداع نظریه تفکیک قوا و طرح نظریه تسامح، به ظهور و بروز لیبرالیسم کمک کرد. دوم، «لیبرال دموکراسی» که کوششی برای محدود سازی آزادی مطلق است که لیبرالیسم کلاسیک به انسان داده است. سوم: «نئولیبرالیسم» که آن هم تلاشی است برای ایجاد زمینه های انعطاف پذیری در برخی آرای اقتصادی و اجتماعی لیبرالیسم به منظور نجات آن از گرداب ها، تناقض ها و تنش های نظری و عملی.

به بیان دیگر، در اواخر قرن بیستم و با بروز رکود و تورم در کشورهای غربی، در کارآیی سیاست های دولت رفاهی لیبرالیستی تردید جدی پدید آمد. در واکنش به این مسأله، اندیشه نئولیبرالیسم متولد شد که بازگشت به نظام بازار آزاد را ترویج می کند؛ زیرا علت اصلی بحران اقتصادی غرب را مداخله دولت در عرصه اقتصاد می داند. در مجموع می توان گفت که آموزه های نولیبرالیسم در خصوصی سازی، کاهش هزینه های دولتی، تضعیف اتحادیه های کارگری، آزادی اقتصادی، کاهش مالیات، دولت کوچک، محدود یا حداقل خلاصه می شود. (32)

لیبرال دموکراسی: دنیای غرب، دموکراسی رایج سده های قبل از قرن 17 و لیبرالیسم کلاسیک قرن 18 را پشت سر گذاشته، و در اواخر قرن 19 پا به عصر و عرصه لیبرال دموکراسی نهاده، و در دهه آخرین قرن 20، با افول دولت های لیبرالی و رفاهی به نئولیبرالیسم رسیده است، اما با کمال شگفتی، نویسندگان:

اولاً معنای صریحی از لیبرال دموکراسی یا دموکراسی لیبرال ارائه نکرده اند. لوین نیز تایید می کند که هیچ تعریف جامعی از لیبرال دموکراسی وجود ندارد. از این رو، وی در کتاب «طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی»، به جای ارائه تعریفی از لیبرال دموکراسی، کوشیده است، مشخصه های نظام های لیبرال دموکراسی را تبیین کند، شاید از این رو که نظریه لیبرال دموکراسی را تلاشی تعارض آمیز جهت امتزاج مواضع لیبرالیستی و دموکراتیک در هیأت یک نظریه واحد می داند. (33)

ثانیاً، اغلب تفاوتی بین لیبرال دموکراسی و یا دموکراسی لیبرال قائل نشده اند. از جمله در فرهنگ سیاسی (34) (Liberal Democracy) هم به لیبرال دموکراسی و هم به دموکراسی لیبرال ترجمه شده، و معنای واحدی از آن، برای آن دو منظور شده است. به علاوه، یگانه دانستن لیبرال دموکراسی و دموکراسی لیبرال، در کتاب «لیبرالیسم»، اثر مهدی براتعلی پور، (35) «فرهنگ واژه ها» اثر عبدالرسول بیات و دیگران، (36) «بنیادهای علم سیاست»، اثر عبدالرحمن عالم (37) و ... نیز، مورد تأکید قرار گرفته است. با این وصف، از مطالب پراکنده منابع عدیده، می توان دریافت که لیبرال دموکراسی نه دموکراسی است و نه لیبرالیسم؛ بلکه لیبرال دموکراسی ترکیبی از برخی از ویژگی های دموکراسی و لیبرالیسم را به تنهایی در خود دارد و در عین حال، تفاوت هایی بین نظام لیبرال دموکراسی و دموکراسی و لیبرالیسم به چشم می خورد. از جمله: لیبرالیسم بر حفظ منافع و آزادی های فردی، و دموکراسی، بر زیست سیاسی و اجتماعی انسان و لزوم مشارکت وی در سرنوشت سیاسی تأکید می ورزد. لیبرال

دموکراسی نیز به معنای قرائتی لیبرالی از دموکراسی، و یا حفظ حقوق انسان در کنار حاکم کردن وی بر سرنوشت خویش است.

بنابراین، دموکراسی و لیبرالیسم، لازم و ملزوم هم اند، و در حقیقت، دموکراسی برای حیات لیبرالیسم، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. به بیان دیگر، (38) دموکراسی یک نظام حکومتی و لیبرالیسم یک نظام فکری است. لیبرال دموکراسی، دموکراسی را یک روش برای تصمیم گیری در چارچوب ارزش های لیبرالیسم تلقی می کند، و از این رو، دموکراسی بر نوعی ایده آلیسم (39) استوار است. لیبرالیسم در پی دست نیافتنی بودن دموکراسی یا مشارکت مستقیم و همه جانبه مردم در سرنوشت خویش، به رئالیسم روی آورده است که به مشارکت غیرمستقیم مردم در اداره سیاسی ایمان و باور دارد. لیبرال دموکراسی در تلاش است، ایده آلیسم دموکراسی و رئالیسم (رئالیسم) (40) لیبرال را در هم بیامیزد، و نوعی نظام سیاسی مستقیم و غیرمستقیم را ارایه دهد. (41)

دولت در دموکراسی، خیر مطلق، در لیبرالیسم شر لازم یا شر ضروری است، زیرا باید مانع از جنگ همه علیه همه شود. در لیبرال دموکراسی، دولت نه خیر است و نه شر، بلکه وجود حداقلی از دولت برای تامین رفاه عمومی (دولت رفاه) اجتناب ناپذیر است. (42) از این روست که به عقیده لوین، دولت تنها راه عملی فهم امتزاج و یا امتناع لیبرالیسم و دموکراسی است. به بیان دیگر، در دموکراسی، دولت مکلف به دفاع و گسترش حقوق فردی و جامعه مدنی است؛ در لیبرالیسم، دولت به جز حراست از حقوق فردی و جامعه مدنی مسئولیتی ندارد؛ در حالی که در دولت رفاهی لیبرال دموکراسی، دولت موظف است برای شهروندان ایمنی و رفاه فراهم کند. حاصل سخن آن که لیبرال دموکراسی نه تنها به آزادی دموکراسی و نه تنها به رفاه لیبرالیستی، بلکه به ترکیب و ارایه توأم رفاه و آزادی می اندیشد. (43)

لیبرالیسم دموکراسی در بوته نقد

انتقاد از دموکراسی به دوره دموکراسی های مستقیم و به یونان باستان برمی گردد. افلاطون (44) و ارسطو (45) به عنوان پیشگامان منتقد دموکراسی، آن را به دلیل اصالت دادن به حاکمیت مردم نفی می کردند و بر این باور بودند که مردم برای حاکمیت بر خویش باید تربیت شوند، در حالی که دموکراسی از تربیت سیاسی مردم ناتوان است. مسیحیت اصیل و اسلام راستین نیز، بر حاکمیت انسان عادل و عالم و نه هر انسانی بر مقدرات مردم تاکید ورزیده اند. البته میراث خواران دروغین مسیحیت و اسلام، آن دو را از مسیر علم و عدل دور ساختند. مارکس و انگلس (46) هم در نیمه دوم قرن نوزدهم و پیروان آن ها در شوروی قرن بیستم به انتقاد از دموکراسی در لیبرالیسم کلاسیک و لیبرال دموکراسی پرداختند (47) و به جای آن، دموکراسی توده ای (48) یا در واقع حاکم سازی طبقه کارگر را به عنوان عالی ترین نماد یک حکومت مردمی معرفی کردند. پس از آن، پست مدرنیسم (49) هم اعتراضی به دستاوردهای عصر روشنگری از جمله: دموکراسی، لیبرالیسم کلاسیک، لیبرال دموکراسی تلقی شده است. دانیل بل، جامعه شناس معاصر آمریکایی، دوره فرانوگرایی یا پست مدرنیسم را دوره عصیان علیه فرهنگ نوگرایی، سیاست دموکراتیک، اقتصاد سرمایه و ارزش های مذهبی می داند. (50)

لیبرال دموکراسی در دوره ای که از آن به نظم نوین، یا جهانی شدن نام می برند، با چالش های افزون تری مواجه است. به بیان مفصل تر، نظم نوین جهانی دهه 1980 و جهانی شدن دهه 1990 به بعد، بر اندیشه لیبرال دموکراسی استوار است، اندیشه ای که رژیم بر پایه خود فرمانی مردم و حقوق برابر شهروندی قرار دارد. پیشرفت ظاهری و مادی لیبرال دموکراسی که دوتوکویل (51) یک قرن پیش آن را پیش بینی کرده بود، عده ای را به این

باور رسانده که بشر غربی در عرصه اندیشه و نظام سیاسی به تکامل عقلی و بلوغ فکری یا پایان تاریخ دست یافته است، و لذا می تواند، این موهبت را از طریق ابزارهای قهرآمیز و غیر آن به جوامع غیر غربی منتقل سازد، و شاید از این رو، فوکویاما می گوید: انسان امروز، هیچ راه حلی جز پذیرفتن لیبرال دموکراسی ندارد، اما در این غوغا، صدای مخالفت های قومی، ملی و به ویژه مذهبی، علیه لیبرال دموکراسی به آسمان بلند است. بنابراین بر خلاف اندیشه سازان پایان تاریخ، برخی ناظران، عصر ما را عصر پایان سیاست مبتنی بر قدرت در سیمای برخورد سهمگین میان مرکز و پیرامون (52) می دانند، زیرا لیبرال دموکراسی که تا سطح نظم نوین جهانی و جهانی شدن ارتقاء پیدا کرده، مدینه ای است که فاقد وفاق عملی در باب مفهوم و مصداق عدالت است. به عقیده یکی از دانشمندان غربی، چنین جوامعی، حتی فاقد اساس و بنیان لازم، برای مدینه سیاسی است، از آن رو، با بحران های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی فراوانی مواجهه می باشد. احتمالاً به همین دلیل، فوکویاما در یک عقب نشینی آشکار می گوید: در کوتاه مدت چشم انداز خوبی پیش روی اشاعه جهانی لیبرال دموکراسی نیست، ولی در دراز مدت، دلیلی وجود ندارد که توسعه جهانی شدن لیبرال دموکراسی متوقف شود؟! (53) اما پیش بینی فوکویاما تحقق نمی یابد، چون نظام لیبرال دموکراسی با چالش های فراوانی روبرو است. از جمله:

1. فردمبنایی: یکی از ممیزه های اجتماعی نظام های لیبرال دموکراسی از سایر نظام ها، فردگرایی افراطی است. فرد گرایی افراطی، یعنی آن که مردان و زنانی که در جامعه زندگی می کنند، در شرایط عادی، مستقل از یکدیگر و مجزای از جامعه اند. در نتیجه، هر گونه تماس آن ها با یکدیگر به هیچ روی از ماهیت اجزا یا از سرشت این افراد برنمی خیزد، بلکه انواع مناسبات اجتماعی و روابط انسانی تابع مقاصد و منافع فردی است. بدین جهت، مناسبات و روابط، معنا و مفهوم ابزاری پیدا می کنند و نهادهای سیاسی، سازمان های اقتصادی و مؤسسه های فرهنگی به میزانی موجه و مشروع هستند که منافع افراد را بر آورند. تامین منافع فردی هم تنها در پرتو آزادی صورت می گیرد. در نتیجه اعمالی که آزادی را تحدید و یا تهدید می کنند، چون مانع آزادی عمل افراد برای دست یابی به خواسته های شان می شوند، مردود و مطروداند.

در نقد فردگرایی می توان گفت: در شرایط عادی هم، زیست جمعی انسان ها نه تنها از منافع مادی، بلکه گاه از منافع معنوی و روحی و در نتیجه، از ماهیت انسانی انسان ها بر می خیزد. پس، موجه بودن مؤسسات اجتماعی، فقط در گرو تأمین منافع دنیوی نیست که نیازمند منشأ مشروعیت دنیایی باشد. همچنین، در نیل به منافع، همیشه مؤسسات اجتماعی و نیز، آزادی تسریع بخش نیستند، بلکه گاه کند کننده اند، (54) چون، حداقل درباره مؤسسات اجتماعی می توان گفت که این مؤسسات با دامن زدن به بوروکراسی، روند دست یابی به هدف ها را کند می کنند.

2. بی معنایی منافع عمومی: در لیبرال دموکراسی، منافع عمومی عبارت است از هر آنچه که قواعد دموکراتیک (انتخاب جمعی) تولید می کند و یا برمی گزیند. گاه لیبرال دموکرات ها، منافع عمومی را با سخن و تعریف روسو از منافع اجتماعی برابر می نهند، در حالی که روسو، بین منافع عمومی و منافع همگانی و اجتماعی تفاوت قائل است. بنابراین، در نقد آن می گویند: نظام لیبرال دموکراسی، تلقی خاصی از منافع یا تعلقات عمومی دارد که بر پایه آن، خواسته ها و آرزوهای غیر معقول را نیز در بر می گیرد. هدف نظام لیبرال دموکراسی نیز تأمین بیشترین منافع است و قواعد دموکراتیک انتخاب جمعی ابزاری، برای نیل به این منافع اند.

ولی لوین، مفهوم منافع عمومی به کار رفته در لیبرال دموکراسی را ابهام آمیز می داند و بر این باور است: در گفتمان لیبرال دموکراسی، منظور از کلمه عمومی، جمع بین فرد فرد، در حالی که مفهوم جمعی درمنافع جمعی،

برآیند تک تک افراد جامعه است، درست به همان نحو که واژه عموم (عمومی) با جامعه (جمعی) تفاوت دارد. افزون بر آن، مفهوم منافع یا تعلقات، برداشتی از عقل عملی است که آن هم، صرفاً ابزاری یا در آن عقل برده عواطف است. (55)

3. رهایی نه آزادی: لوین از ارایه تعریف آزادی مورد نظر نظریه های لیبرال دموکراسی ابا دارد. از این رو، مستقیم به سراغ تحلیل مفهوم آزادی لیبرال دموکراسی نمی رود، چون معتقد است آزادی حتی توسط لیبرال دموکرات ها به صورت مختلف تعریف شده است. با این وصف، می کوشد معدل تعاریف آزادی لیبرال دموکرات ها را عرضه کند، و آن این که در نظریه لیبرال دموکراسی، آزادی یعنی عدم وجود محدودیت اجباری در دسترسی به هدف ها. پس در این نظریه، بهترین تعریف از آزادی، به حال خود واگذاشتن افراد به صورت تحدید نشده و رها شده، در نیل به هدف هاست، اما واقعیت آن است که دست یابی به بیشترین منافع فردی، همواره در گرو برخورداری بیشتر از آزادی نیست، (56) همان گونه که در جامعه بدون دولت یا در وضع طبیعی (57) به علت وفور هرج و مرج یا فراوانی آزادی، رسیدن به اهداف غیر ممکن است، یا لاقلاً به کندی حرکت لاک پشتی صورت می گیرد. بنابراین، به نفع افراد است که در تعقیب اهداف شان خود و دیگران را تحت محدودیت هایی قرار دهند.

4. قانون گذاری توسط بشر: حق قانون گذاری در لیبرال دموکراسی با مردم است نه با خدا، ولی از نگاه فرهنگ دینی، وضع قوانین از سوی بشر، نواقص فراوانی را برمی انگیزد. از جمله: الف - بشر نمی تواند برای انسان ها، قانون یا قوانینی جامع و کامل وضع کند. از آن رو که ابزارهای سه گانه شناخت انسانی، چون حس، تجربه و عقل، قادر به کشف نیازهای انسان نیستند. ب - اغلب قوانین وضع شده بشری، با منافع واضعین قانون پیوند می خورد، یعنی، تصویب قوانین توسط بشر، احتمالاً، زمینه را برای پیوند بین منافع واضعین قانون و قانون، فراهم می آورد، این در حالی است که انسان یا انسان های قانون گذار، تمایلی به محدود کردن منافع خود ندارند. (59) ج - اقلیت ها ناچارند قوانین تحمیلی اکثریت مخالف خود را تحمل کنند و آن را، علی رغم میل باطنی شان به اجرا بگذارند. د - قوانین بشری، اغلب ریشه در فطرت انسان ها ندارند، لذا هم از مقبولیت عامه بی بهره اند، و هم به همین دلیل، مرتب به تصویب قوانین جدید یا توسل به سر نیزه نیاز پیدا می کنند، تا قابلیت و ضمانت اجرایی بیابند. (60)

5. انتخاب ناصالحان: در لیبرال دموکراسی، مجریان حکومتی تنها با رأی مردم، و بدون توجه به اوامر دینی برگزیده می شوند. به بیان دیگر، در این راه، کافی است که به هر صورتی، نظر مردم را به سوی خود جلب کنند، تا از سوی اکثریت آنان برای تصدی پست های دولتی، انتخاب گردند. بر این نحوه انتخاب، حداقل دو اشکال وارد است. اول: اگر با آرای مردم، فردی هوس ران، بی تقوا، بی سواد و بی عرضه به مسؤولیت دست یابد، ناگفته پیداست که جامعه دچار تباهی و انحطاط خواهد شد. بی شک، عقل، این استدلال را نخواهد پذیرفت که بگذارد جامعه تباه شود، تنها به این دلیل که مردم رأی داده اند. (61)

دوم: در چنین پروسه انتخاباتی، کم تر افراد لایق شرکت کرده، نامزد و یا انتخاب می شوند، زیرا، تنها کسانی که ثروت مندتر و با نفوذترند، با صرف پول بیش تر و انجام تبلیغات افزون تر، به پست و مقام دست می یابند و صالحان به علت عدم دست رسی به مراکز ثروت و قدرت، منزوی می گردند. (62)

6. تبلیغات عوام فریبانه: رأی سازی یا جلب آرای مردم، به وسیله تبلیغات عوام فریبانه، از معایب عمده لیبرال دموکراسی است. در این شرایط، یعنی شرایطی که اکثریت مردم، به وسیله تبلیغات دروغین گمراه می شوند، آیا می توان آرای به دست آمده را، نظر واقعی مردم دانست؟ این مسأله، مؤید جمله ای معروف از ژان ژاک روسو

است که گفت: «هرگز نمی توان ملتی را فاسد نمود، ولی می توان، اغلب آن ها را گمراه کرد، آن وقت، چنین به نظر می رسد که ملتی، زیان خود را می خواهد. در واقع، سه اشکال در تبلیغات غربی به چشم می خورد: 1 - به دست آوردن آرای اکثریت مردم به هر شیوه و وسیله ممکن، تداعی کننده این جمله است: هدف، وسیله را توجیه می کند. 2 - هدف تبلیغات، گرفتن قدرت تفکر از مخاطبین است. در این صورت، هر فرد رأی ایی را می دهد که قبلا در ذهن او پدید آورده اند. 3 - در میدان رقابت انتخابات، تنها کسانی پیروز خواهند شد که امکانات تبلیغی بیش تری دارند. (63)

7. بحران مشارکت سیاسی: در نظام های لیبرال دموکراسی که اساسا بر نمایندگی (64) استوارند، در فواصل بین انتخابات، گردش کار بر عهده نمایندگان است، و انتخاب کنندگان، منفعل و از چرخه قدرت دورند. به این معنا که، علی رغم، وجود نهادهای مدنی، چون احزاب سیاسی، ویژگی و ماهیت نظام لیبرال دموکراسی، مباین مشارکت سیاسی است. شاید این مسئله، موجب کاهش مشارکت سیاسی یا بی تفاوتی سیاسی رأی دهندگان، حتی در پاره ای از موارد به سطوحی پایین تر از استانداردهای قابل قبول شده است. البته این بحران در دهه های اخیر، حادث شده است. چرا که، اولاً: توسعه ارتباطات به توسعه هوشیاری و آگاهی مردم از ناتوانی دولت مردان منجر شده و آن ها نیز، در واکنش به این ناتوانی، سهم مشارکت سیاسی خود را کاهش داده اند. علاوه بر آن، گسترش علوم، نخبگان و مدیران منتخب مردم را با ناتوانی بیشتری در اداره جامعه مواجه کرده است؛ چون تسلط نسبی در همه حوزه های علمی برای مدیریت بهینه، ناممکن است. ثانیاً: جهانی سازان با استفاده از ثروت و قدرت بر نهادهای تصمیم گیری تأثیر می گذارند، و مراجع قدرت و مراکز تصمیم گیری را از تمرکز و تعقل دور می سازند. ثالثاً: خطرات جغرافیایی، سیاسی و امنیتی افزایش یافته، مانعی برای ارایه بحث های مجامع تصمیم گیری به مردم شده است. (65)

8. انسان محوری: (66) اصل بنیادین نظام های لیبرال دموکراسی، انسان محوری است و آن بدین معناست که انسان خردمند است، و با بهره گیری از خرد خویش می تواند زندگی فردی و اجتماعی را بدون کمک مابعدالطبیعه به بهترین نحو اداره کند. از این رو، در این راه بی نیاز از راهنمایی خدا در عرصه زندگی اجتماعی است و به همین دلیل، بدون الهام و استمداد از قدرت دیگری، از حق مطلق در تشریع و قانون گذاری برخوردار است. بنابراین، در مبانی اندیشه لیبرال دموکراسی، جایگاهی برای نقش آفرینی و تأثیر گذاری خداوند و مقولات دینی نظیر وحی و معاد وجود ندارد. در حالی که اکنون در بخشی از غرب، این تجربه پدید آمده که انسان بدون راهنمایی خدا یعنی تاریکی. جنبش الهیات رهایی بخش در آمریکای لاتین نیز به همین دلیل می کوشد خدا را به غرب باز گرداند، تا غرب را از بحران های ناشی از بی خدایی نجات دهد. البته گرایش راست مسیحیان آمریکا به بازگشت دین به عرصه دولت، بیش از آن که تلاشی برای رفع خلأهای معنوی باشد، تلاشی برای سلطه جهانی آمریکاست. (67) به هر روی، جایگزین کردن انسان به جای خدا، لیبرال دموکراسی را با چالش ناکارآمدی مواجه و بحران مشروعیت را پیش و روی او گذارده است.

9. نابرابری: جان رالز (68) - فیلسوف سیاسی آمریکا و نظریه پرداز عدالت اجتماعی - معتقد است که در نظام لیبرال دموکراسی، نابرابری اقتصادی و اجتماعی وجود دارد. حذف این نابرابری برای نظام های لیبرال دموکراسی، نه ممکن است و نه مطلوب. زیرا پیروان این نظام ایمان دارند که نابرابری باعث ایجاد رقابت و آن هم، به افزایش قدرت و ازدیاد ثروت می انجامد، اما پیروان لیبرال دموکراسی نمی گویند که، این افزایش ها، به کاهش فقر و توزیع عادلانه خدمات و ثروت نمی انجامد. البته رالز آرزو می کند، نابرابری ها به گونه ای کنترل و هدایت شود که

بیشترین منفعت و سود را نصیب فقیرترین و محتاج ترین افراد جامعه نماید. بنابراین، رالز خواهان رفع نابرابری نیست، بلکه در صدد توزیع عادلانه نابرابری و بهینه سازی آن است. مع الوصف، او می افزاید، برابری فرصت نیز برای همه اعضای جامعه به منظور نیل به مناصب سیاسی و اجتماعی در نظام های لیبرال دموکراسی دیده نمی شود. (69) ولی گمان ما بر این است که بعید به نظر می رسد، رالز، خواهان حذف نابرابری فرصت باشد. از آن رو که حذف نابرابری فرصت، به انباشت ثروت و قدرت نمی انجامد، در حالی که لیبرال دموکراسی، مخالفتی با دست یابی به ثروت و قدرت به هر شیوه ممکن، ابراز نمی کند.

10. محدودسازی آزادی: تفاوت دموکراسی حقیقی با دموکراسی لیبرال، تلاش لیبرال دموکراسی در محدود کردن آزادی به معنای بی قیدی است. از این رو دموکراسی را می توان به دموکراسی آزاد و متعهد تقسیم کرد و دموکراسی آزاد یا غیر متعهد را همان حکومت های آزادی دانست که با رأی مردم روی کار می آیند و تعهدی جز خواست مردم ندارند. در چنین دموکراسی، که همان دموکراسی های لیبرال امروز غرب است، آزادی به معنای رهایی از قید و بندهای انسانی و دینی تعریف می شود. این معنا از آزادی، محدود کردن آزادی حقیقی و تکامل دهنده است که یکی از علت های آن، جایگزینی دموکراسی رأی ها (مردم) به جای دموکراسی رأس ها (نخبگان) یا شایسته ها و شایستگان است. (70) پس، رهبران انقلابی نباید در دام لیبرالیسم بغلتند و سرنوشت انقلاب و تحولات مردم محور را به دموکراسی رأی های بی ارزش و خریداری شده وا گذارند، و انقلاب را بازیچه جعل، خرافه و غرض نمایند.

یکی از اندیشمندان غربی (71) که به شدت مخالف لیبرال دموکراسی است، عقیده دارد که عملکرد آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، کاملاً ریا، دروغین و مکارانه است و با ابزار دروغین نشر آزادی، هم خود و هم دیگران را می فریبد. فوکویاما و هانتینگتون نیز پس از بیان مشکلاتی که لیبرال دموکراسی، به ویژه در جامعه آمریکا، به آن دچار شده، معتقدند: آزادی در مفهوم غربی و در نظام لیبرال دموکراسی، بیش از آن که به معنا و به عنوان ابزار تکامل و ترقی انسانی به کار آید، به معنای وسیله ای برای آزادی عمل در عرصه انجام جرم، جنایت و ... بدل شده است. (72)

11. بحران مفهومی: برخی از بحران هایی که نظام لیبرال دموکراسی با آن مواجه است، بحران های مفهومی است، به این معنا که در چند دهه قبل، لیبرال دموکراسی به عنوان یک جامعه آرمانی مطرح بود، و تصور می شد که جوامع بشری به تدریج به سوی حاکمیت بخشی به رأی و خواست واقعی اکثریت مردم در پیش است، ولی امروز خلاف آن تصور به وقوع پیوسته است و عملاً نیز لیبرال دموکراسی در معدودی از کشورهای جهان حاکم است و در این تعداد معدود هم، به جای دموکراسی، آریستوکراسی (73) و الیگارش (74) سلطه دارد. بنابراین مفهوم لیبرال دموکراسی تغییر یافته است، بنابر این، لیبرال دموکراسی در برخی از کشورها به مشخصه های نخستینی که برای خود قائل بود، نزدیک تر و در دیگر موارد، از آن دورتر شده است. این همان، بحران بر سر مفهوم اولیه و متأخر لیبرال دموکراسی است. یک (75) جامعه شناس مشهور و معاصر فرانسوی، در کتاب «دموکراسی چیست؟» در این باره می نویسد: دموکراسی ادعا می کند، تنوع خواسته ها را می پذیرد، به این تنوع، احترام می گذارد، آن ها را به رسمیت می شناسد، و به هر کسی حق می دهد که شیوه زندگی شخصی خود را انتخاب کند، در حالی که دموکراسی فرانسوی (دموکراسی در فرانسه)، دختران مسلمان را از مدرسه اخراج می کند، به آن ها اجازه استفاده از حجاب را نمی دهد و علی رغم مخالفت آن ها، توجهی به خواسته ها و نیازهای آن نمی کند و به حق آن ها در انتخاب شیوه خاصی از زندگی اعتنایی ندارد. البته لیبرال دموکراسی با بحران های دیگر،

چون بحران معرفتی، اخلاقی، سیاسی هم مواجه است که به پیش بینی برخی از اندیشمندان سرانجام سقوط و فروپاشی آن را در پی خواهد داشت. (76)

12. تعارض آزادی و برابری: تعارض بین آزادی و برابری، یکی از مهم ترین تعارض هایی است که در فلسفه سیاسی غرب و در اندیشه و نظام لیبرال دموکراسی وجود دارد؛ یعنی اگر همه مردم با هم برابر باشند، آزادی آن ها به خطر می افتد، زیرا ایجاد برابری محتاج مداخله دولت در زندگی شخصی افراد و سلب آزادی از آنان است. کما این که اگر همه مردم آزاد گذاشته شوند، به برابری آن ها لطمه وارد می شود؛ چرا که هر فرد در بهره گیری از آزادی برای کسب ثروت، متفاوت از دیگران عمل می کند، پس ثروت افراد متفاوت می گردد، و این تفاوت به دلیل تفاوت شرایطی است که افراد در آن قرار دارند و این همان نابرابری است. بر تضاد بین آزادی و برابری، اندیشمندانی نظیر فریدریش هایک، رابرت نوزیک و میلتون فریدمن هم مهر تایید زده اند، و برخی از نظریه پردازان معاصر چون ژوزف شومپیتر (77) به آن علت که دموکراسی نتوانسته است وضعیت بغرنج میان آزادی و برابری را حل کند، آن دو را از اجزای دموکراسی به شمار نمی آورند. البته در عرصه واقعیت های دموکراسی، برابری یک امر صوری است. در واقع، دموکراسی نه به معنی برابری انسان ها، و نه به معنی برابری ثروت و نه به معنای همسانی فرصت برای همگان است. سرمایه داری هم که همزاد و همراه دموکراسی است، یعنی نابرابری. به علاوه، سرمایه داری، محدودیت هایی را در حق برابر و بدون فشار مشارکت سیاسی فراهم می آورد. (78).

13. دو پهلوی بودن مفهوم برابری: در لیبرال دموکراسی، برابری مفهومی دو پهلوی است. زیرا، در دموکراسی اقتصادی، سرمایه دار آزاد است که بدون هیچ گونه قیدوبندی، با بهره گیری از هر وسیله ای، به کسب سود بپردازد که حاصل آن، شکل گیری دو طبقه فقیر و غنی یار واقع، نابرابری اجتماعی است. البته، برابری در ابزار و وسایل کار اقتصادی هم، در بین افراد جامعه وجود ندارد. در این جا، برابری از مفهوم واقعی خود دور می شود، (79) اما در دموکراسی سیاسی، همه آزادند: رأی برابر و یکسان در انتخاب مجریان دولتی داشته باشند، اگرچه در این جا، ممکن است، آرای مردم به شیوه نابرابر تبلیغاتی، ربوده و یا خریده شود، ولی نابرابری اقتصادی عمیق تر از نابرابری سیاسی است. شاید بتوان گفت که در دموکراسی سیاسی، اصل برابری، فدای اصل آزادی و در دموکراسی اقتصادی، اصل آزادی، فدای اصل برابری می گردد. (78)

14. استبداد اکثریت: (81) بر قانون اکثریت در نظام لیبرال دموکراسی، انتقاداتی وارد است. از جمله: در این نظام همه حق دارند با رأی برابر، در امور سیاسی و دولتی شرکت کنند، در این صورت، رأی گیری به منزله اخذ تصمیم توسط اکثریت مردم خواهد بود، اما آیا همه صلاحیت رأی دادن و قوه تشخیص و انتخاب کردن را دارند؟ نویسنده کتاب «مبادی فرانسه معاصر» در پاسخ به این سؤال می نویسد: ده میلیون نادان را که روی هم بگذارید، یک دانا نمی شود! این سخن به آن معناست که خطاها یا آراء نادانان را با هم جمع کنید، واقعیت حقیقی از آن ساخته نمی شود. آیا پرجمعیت ترین جوامع و یا پرجمعیت ترین بخش یک جامعه بهترین و عاقل ترین اند؟ آیا برابری اکثریت همیشه حقیقت را می گوید، و بدترین آدم ها همواره در اقلیت اند؟ آندره تاییو هم در پاسخ به این سؤالات می گوید: نتیجه قانون اکثریت، به قدرت رسیدن آدم های فاقد صلاحیت است. بر پایه قانون اکثریت، از رأی دهندگان خواسته می شود که در باب مسائلی که از آن سر رشته ندارند، اظهار نظر کنند، و این قانون به همه مردم حق می دهد، در کشورداری، هر کاری که می خواهند، انجام دهند، و با کرسی نشاندن نظر اکثریت، نظرات اقلیت ها و حقوق آن ها در مشارکت و تصمیم گیری سیاسی را تقلیل دهد، و تحدید نماید. این مطلب را به گونه ای دیگر می توان مطرح کرد، و آن که: در لیبرال دموکراسی، کسی از امکانات تبلیغی مؤثری بهره دارد، در جلب آراء

مردم، مؤفق تر است. این دسته، همواره انسان های صالح نیستند، لذا از این طریق ممکن است افراد ناصالح در مصدر امور قرار گیرند. (82)

15. حاکمیت سرمایه: در نظام لیبرال دموکراسی، آنچه حاکمیت واقعی دارد، سرمایه داران و منافع آن هاست نه حاکمیت عدالت اجتماعی و تلاش برای تأمین زندگی محرومان. علت حاکمیت یابی سرمایه داران و سرمایه داری آن است که آن ها از ابزارهای و امکانات بیش تری برای تأثیرگذاری بر مردم در فرآیند انتخابات برخوردارند. بنابراین، از وجود نابرابری، بی عدالتی، ناامنی در زندگی اجتماعی غرب، نباید تعجب کرد. یکی از حساس ترین نقاطی که سرمایه داری بر آن تأثیری شگرف می نهد، افکار عمومی است. سرمایه داری غرب با استفاده از مکانیسم استعماری تبلیغی، به گونه ای عمل می کند که آرای مردمی را به خدمت خود در می آورد. در حقیقت، در نظام های لیبرال دموکراسی، سرمایه سالاری سایه افکنده و انتخابات، تنها پروسه ای برای مشروعیت دادن به هواپرستی جمعی و سود جویی سرمایه داران به شمار می رود. سلطه سرمایه داری با هدف اصلی تشکیل حکومت ها که رشد و تعالی بخشیدن به مردم است، در تعارض قرار دارد. لیبرال دموکراسی، هدف از حکومت را تأمین معاش مردم عنوان می کند، در حالی که تأمین معاش و رفاه سرمایه داران جایگزین آن شده است. به بیان دیگر، در نظام اقتصاد سرمایه داری، ابزار و وسایل تولید، اغلب در مالکیت سرمایه داران است، زندگی اقتصادی با ساز و کارهای سرمایه و بازار یعنی نیروی عرضه و تقاضا عمل می کند، کسب سود حداکثر و منافع مادی بیشتر، انگیزه کافی برای تلاش و فعالیت اقتصادی پول داران را موجب می شود، و آن ها کالاها و خدمات را تنها برای کسب سود افزون تر تولید می کنند. (83)

16. فردیت اخلاقی: احساس تعهد و مسئولیت در مقابل سرنوشت جمع و گروه، یکی از شاخص های اساسی انسانی و از ممیزهای بنیادی انسان و حیوان است. به دیگر بیان، یکی از مهم ترین ویژگی هایی که زندگی جمعی انسان و حیوان را از هم جدا می سازد، جمع گرایی، میل به جمع زیستن و تلاش وی به دفاع از حقوق اجتماعی است، اما لیبرال دموکراسی به استثنای عرصه سیاسی، یعنی در عرصه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، احساس ضرورت پیوند و ارتباط با جمع را تضعیف کرده، و بیش از ترویج جمع گرایی، فردیت اخلاقی را رواج داده، و انسان را به سوی یک من تنهای مستقل از گروه سوق داده است. چنین انسانی، کمتر مرام و سرانجام خود را با دیگران که هم درد و هم سرنوشت اویند، مرتبط می سازد. اعلامیه حقوق بشر غربی که نقطه اوج آمال لیبرال دمکرات هاست، نیز بر اساس حقوق فردی تنظیم شده است و روح جمعی در آن انعکاسی ندارد. جالب آن که، علی رغم علاقه وافر لیبرال دموکراسی به تحزب، روح تلاش همگانی برای دست یابی به منافع جمعی در آن کم رنگ است، در حالی که تحزب یعنی تعصب. تعصب از عصبه است و به معنی جمع و گروه و در اصطلاح، رشته ای است که فرد را به گروه انسانی خودی پیوند می زند، تا به حمایت و جانبداری از آن گروه برخیزد. البته هر دفاعی از گروه، انسانی نیست، ولی عدم دفاع از گروه و بی میلی و بی توجهی به جمع و اجتماع هم انسانی نیست. (84)

17. حفظ سنت های غلط اجتماعی: نظام های لیبرال دموکراسی، حافظ برخی از سنت ها و نهادهای اجتماعی غلط و نادرست اند. در واقع، لیبرال دموکراسی، بینشی محافظه کارانه دارد و از این رو می کوشد وضع موجود را حفظ نماید، یا به صورت تدریجی، از آن فاصله بگیرد. حاصل این تلاش، باقی ماندن بعضی از نهادها و سنت های اجتماعی گذشته است که تعدادی از آن ها ناکارآمدند. البته این سخن، به معنای آن نیست که نظام لیبرال دموکراسی، مانع از تغییرات اجتماعی می شود، بلکه به این معنا است که، تحقق تغییرات را هم ترویج نمی کند، و این عدم ترویج، با وجود بهره مندی انسان ها از آزادی، علقه ای را در آنان برای دست زدن به تغییرات اجتماعی

پدید نمی آورد. در حالی که این تغییرات ممکن است در فرآیند اصلاح اجتماعی و فردی مؤثر باشد. هم چنین، لیبرال دموکراسی تغییراتی را که با ذات و ماهیت آن در تناقض است نمی پذیرد.

بر این مسأله دو اشکال وارد است: اول - اگر نظام لیبرال دموکراسی مبتنی بر مردم است، باید هرگونه تغییری را که مردم طالب آن اند بپذیرد، چه به استحکام آن بینجامد یا نه! دوم - نظامی که ادعای برتری می کند، نباید اشکالی داشته باشد که مردم را به سوی اصلاح و تغییر آن سوق دهد. و نیز نباید مانع از تحقق خواست اجتماعی شود. نکته دیگر آن است که آنچه لیبرال دموکراسی را با سازش کاری اجتماعی پیوند می زند، در آرای انتخاباتی (مردم) نهفته است. یعنی این که نظام لیبرال دموکراسی بر پایه آرای مردم شکل می گیرد و مسئولان آن بر همین مبنا انتخاب می شوند، اما مردم چه کسی را انتخاب می کنند؟ مردم کسی را بر می گزینند، و به کسی رأی می دهند که مورد پسند و علاقه شان باشد؛ یعنی به کسی که با آراء و نظرات عموم موافق است، کسی که با آرای عمومی موافق باشد، دست به تغییر نهادها و سنت هایی نخواهد زد که مردم به آن ها عادت کرده اند و خواهان حفظ و باقی ماندن آن هستند، در این فرایند انتخابی، تعارضی دیگر به چشم می خورد، و آن این که، مردم در آن، افراد جدید را بر می گزینند، و افراد قدیمی را کنار می گذارند، ولی سنت های گذشته را که گاه غلط، نامفید و غیر کارآمدند، دور نمی ریزند. (85)

18. رکود معنویت: در لیبرال دموکراسی غربی، ملاک و معیار اصلی، رأی و نظر مردم است و تأکید بر آن است که این رأی باید حفظ شود و هم چنین نباید کاری کرد که نظر مردم از نظام سیاسی حاکم برگردد؛ پس باید همان حرفی را زد که مردم می پسندند، باید همان رفتاری را در پیش گرفت که مردم می خواهند، و نیز همان کاری را انجام داد که با ذائقه اکثریت مردم هماهنگ است، چون در غیر این صورت، مردم از نظام سیاسی حمایت نمی کنند، به آن جهت که مردم نسبت به دست کاری در سنت های موجود که به آن عادت کرده و خو گرفته اند، روی خوش نشان نخواهند داد. برآیند این روند آن است که لیبرال دموکراسی، تغییرات اساسی و تحولات انقلابی را در عرصه اجتماعی نمی پذیرد، و همواره در یک حالت ایستایی باقی خواهد ماند. این بی میلی، بیش از آن که متوجه امور مادی باشد، متوجه امور معنوی است، چون مردم تغییرات مادی لیبرال دموکراسی را مطابق هوی و هوس خود می بینند و لذا آن را می پذیرند، ولی تغییرات معنوی چندان با ذائقه انسان مادی غرب سازگار نیست. (86) در واقع لیبرال دموکراسی، با آگاهی از گرایش طبیعی انسان ها به پرهیز از امور معنوی و میل به بی قیدی و عدم پای بندی بر اعتقادات دینی، آن گرایش و میل را ترویج می کند، یا لاقلاً ممانعتی برای دوری جستن انسان از خدا و معنویت و رویکردهای مادی گرایانه انسانی پدید نمی آورد. شاید به این جهت است که بحران معنویت، اساسی ترین بحران غرب امروز است، و هر روز دامنه آن گسترده تر می شود.

19. نامفیدی دموکراسی غربی: اگر دموکراسی صادق و بی عیب هم باشد، باز نمی تواند برای همه جوامع و برای همه مراحل تکامل یک جامعه، مفید و کارآمد باشد؛ زیرا پیش از کاربست دموکراسی، باید زمینه های لازم و ضروری قوام و تداوم یک دموکراسی حقیقی، نه صوری را فراهم کرد. پس از این مرحله است که دموکراسی راستین می تواند پدید آید و به حیاتش ادامه دهد. البته عوامل و زمینه هایی که مانع تحقق یک دموکراسی راستین است، بایستی با رهبری متعهدانه و ایدئولوژیک و نه رهبری حاصل از دموکراسی، از سر راه برداشته شود از مهم ترین این موانع، ناآگاهی توده مردم است، جهل و ناآگاهی توده در یک جامعه رو به دموکراسی، اساسی ترین عامل تحقق نیافتن دموکراسی واقعی است. عدم توجه به حل این مشکل، ممکن است، این جوامع را به بازیچه دست قدرت های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی مدعی دموکراسی تبدیل کند. در نتیجه، دموکراسی واقعی، نه دموکراسی

ناقص در غرب امروز، برای جوامعی مناسب است که در آن، ظرفیت و فرهنگ صحیح دموکراسی پدید آمده باشد. چنان چه دموکراسی در جامعه عقب مانده، یا عقب نگاه داشته شده بدون ظرفیت و پتانسیل سیاسی و فرهنگی به اجرا درآید، مایه نجات و سعادت نخواهد شد. (87)

نتیجه

در این مقاله، تنها به بخشی از نواقص و عیوب نظام های لیبرال دموکراسی، آن هم اغلب در عرصه نظری پرداختیم. اگرچه ذکر این نواقص، به معنای یادآوری همه عیوب نظری لیبرال دموکراسی نیست، ولی اشاره به همین مقدار، گویای آن است که نظام لیبرال دچار بحران های نظری عدیده است. آن چه بیش از هر چیز بحران های نظری لیبرال دموکراسی را تأیید می کند، ناکارآمدی آن نظریه، در عرصه عمل است. در تبیین ناکارآمدی نظریه لیبرال دموکراسی در عرصه عمل، سخن بسیار و شواهد (آمار) فراوان است که در این جا، تنها به سه آمار مؤید بحران غرب در مسائل خانواده، اشاره می شود:

1 - نرخ تغییر در میزان خام طلاق در چند کشور لیبرال دموکراسی (1971-2003)

کشور 1971 1990 2003 میزان

کانادا 38/1 94/2 90/3 52/2

فرانسه 93/0 86/1 49/2 56/1

ایتالیا 32/0 48/0 488/0 168/0

ژاپن 99/0 27/1 47/1 47/0

انگلیس 41/1 88/2 88/3 47/2

آمریکا 72/3 70/4 37/5 65/1

منبع: به نقل از: مانوئل کاستلز، عصر اطلاعات و ظهور جامعه شبکه ای، ترجمه احمد علی قلیان و افشین خاک باز، ج3، ج2، چاپ دوم (تهران: طرح نو، 1380) ص. 182.

2 - درصد موالید بدون ازدواج از کل موالید برحسب مناطق و کشورهای مختلف

منطقه/کشور 1970 1980 1990 2002

کانادا نامعلوم 2/13 1/21 33/30

غرب اروپا 6/5 3/8 3/16 020/25

شمال اروپا 8/8 5/19 3/33 35/48

جنوب اروپا 1/4 4/5 7/8 3/12

آمریکا 4/5 2/14 0/28 32/49

منبع: همان، ص. 188.

3 - معرف های تغییرات در شکل گیری خانواده در چند کشور غربی

زنان جوانی که زندگی مشترک بدون ازدواج دارند به درصد طی سال های 1985-1990:

سوئد (44) فنلاند (26) هلند (23) اسپانیا (3) ایتالیا (3) آمریکا (8) کانادا (15)

موالید بدون ازدواج به درصد در سال 1988

سوئد (52) فنلاند (19) هلند (11) لوکزامبورگ (12) اسپانیا (8) ایتالیا (6) آمریکا (26) کانادا (21)

افزایش در موالید بدون ازدواج به در صد طی سال های 1975-1988
سوئد (19) فنلاند (9) هلند (8) لوکزامبورگ (8) اسپانیا (6) ایتالیا (3) آمریکا (12) کانادا (14)
خانوارهای تک والدی دارای فرزند به درصد در سال 1985
سوئد (32) فنلاند (15) هلند (19) لوکزامبورگ (18) اسپانیا (11) ایتالیا (16) آمریکا (28) کانادا (26)
منبع: همان ، ص 192.

مهم ترین مسأله ای که به بحران در عمل غرب دامن زده، رویکرد انسان مدرانه لیبرال دموکراسی در حل معضلات اجتماعی است، در حالی که بن بست های لیبرال دموکراسی، تنها در پرتو بازگشت به خدا و اصالت دادن به اصل خدامحوری در زندگی بشر ، حل می شود، زیرا:

خداوند، خالق انسان ، جهان و منشأ و مصدر همه امور عالم است. از این رو، بر توانایی، نیاز و استعداد انسان واقف، و به این دلیل، تنها در حیطه اوست که برنامه زندگی انسان را تنظیم و تدوین کند. بنابراین، انسان نباید به تشریع قانون پردازد، مگر آن که به اذن خداوند سبحان باشد. در غیر این صورت، قوانین موضوعه انسانی، به جای سعادت، شقاوت و عقوبت به ارمغان می آورد، و او را از نیل به سعادت اخروی هم باز می دارد. به بیان دیگر، تنها برنامه ای که بتواند سعادت واقعی انسان و رسیدن او به کمال مطلق را تضمین نماید، برنامه ای است که با فطرت انسان و نظام خلقت هماهنگ است. کسی جز خدا از فطرت انسانی آگاه نیست، پس تنها او مجاز است به انسان راه زیستن در نظام سیاسی اجتماعی را بیاموزد و ارایه دهد. علاوه بر تعالیم دینی (همان گونه که قبل از این اشاره شد)، تجربه بشر غربی نیز مؤید آن است که انسان به تنهایی قادر به تعیین هدف آفرینش و تنظیم برنامه زندگی که سعادت واقعی او را در جهان دنیوی و اخروی تضمین نماید، نیست. چون: "ابزار شناخت انسان، یعنی حس و تجربه و عقل، ابزاری محدود و نسبی بوده که نه تنها خطاپذیرند، بلکه حتی از شناخت تمام ابعاد وجود خود انسان نیز عاجزند تا چه رسد به این که رموز جهان آفرینش و اسرار نهفته در عالم غیب و آخرت را دریابند. بنابراین، واضح است که در یک نظام مردم سالار دینی تنها خداوند است که عالم به تمام حقایق فرض می شود و تنها در ید قدرت اوست که با ارایه قوانین منطبق با فطرت و هماهنگ با خلقت و با ارسال پیامبر و انتصاب امام به عنوان اسوه ها و الگوهای عملی، انسان ها را در راه نیل به کمال و حرکت در همان مسیری که هدف خلقت بوده هدایت و راهنمایی کند." (88)

پی نوشت ها :

1 - Liberal Democracy هم به لیبرال دموکراسی و هم به دموکراسی لیبرال ترجمه شده است. ر.ک: علی آقابخشی، و مینو افشاری راد فرهنگ علوم سیاسی (تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، 1374) ص 187. همچنین، تفاوتی بین لیبرال دموکراسی و دموکراسی لیبرال وجود ندارد. ر.ک: عبدالرسول بیات و دیگران، فرهنگ واژه ها (قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، 1381) ص 468 و 277. و نیز، لیبرال دموکراسی و یا دموکراسی لیبرال گاه به صورت لیبرال دموکراسی و یا دموکراسی لیبرال نگاشته می شود. ر.ک: مهدی براتعلی پور، لیبرالیسم (قم: انجمن معارف اسلامی ایران، 1381) ص 85 و 18.

2 - Globalization یعنی جهانی شدن و آن نیز به افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی که فراتر از دولت

هاست، دامن می گستراند و نظام جدید جهانی را می سازند، اطلاق می شود. ولی Globalism یعنی جهانی سازی و جهانی کردن و آن نیز به معنای در هم ادغام شدن بازارهای جهان در زمینه های تجارت و سرمایه گذاری مستقیم و جابه جایی و انتقال سرمایه، نیروی کار و فرهنگ در چارچوب سرمایه داری و آزادی بازار و نهایتاً سر فرود آوردن در برابر قدرت های جهانی بازار... است. از این رو، جهانی شدن پروسه یا یک فرآیند طبیعی و جهانی سازی پروژه به شمار می آید. ر.ک: مارس ویلیامز، "بازاندیشی در مفهوم حاکمیت: تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت،" ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره 156 و 155 (مرداد و شهریور 1379) ص 137. عادل عبدالحمیدعلی، "جهانی شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم،" ترجمه سیداصغر قریشی، همان، ص 152.

3 - فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama) متولد 1331 ه / 1952 م یکی از اندیشمندان علوم سیاسی اهل آمریکاست که در دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان (1359/1980 - 1367/1988) در وزارت امور خارجه با سمت مشاور کار می کرد، وی پس از نگارش مقاله پایان تاریخ و واپسین انسان (The End of History and the last man) در 1368/1989 که در 1370/1991 با تفصیل بیشتر و به همین نام به صورت کتاب در آمد، به شهرت جهانی رسید. در این دو نوشته، فوکویاما به دفاع تاریخی از ارزش های سیاسی غربی برخاست و استدلال کرد که رویدادهای اواخر قرن بیستم نشان می دهد که اجماعی جهانی به نفع دموکراسی لیبرال به وجود آمده است. این اجماع مساوی است با پایان تاریخ به معنای این که در شکل گرفتن اصول و نهادهای بنیادی دموکراسی، پیشرفت بیشتری به وجود نخواهد آمد. البته باز هم رویدادهایی خواهد بود، ولی تاریخ، به معنای داستان جهانی رشد و شکوفایی آدمی، خاتمه یافته است. ر.ک: عزت الله فولادوند، "پایان تاریخ فوکویاما،" همبستگی (18 آبان 1380) ص 8.

4 - جنگ سرد (Cold War) حالتی از تنش و خصومت بین کشورها یا بلوک های رقیب است که به موجب آن هر طرف، سیاست هایی برای تقویت خود و تضعیف طرف دیگر به کار می برد، بدون آن که به جنگ واقعی یا گرم بکشد. یکی از ویژگی های جنگ سرد این است که با وجود ادامه روابط سیاسی بین کشورها، به علت جریان داشتن حملات تبلیغاتی، تنش و جبهه گیری در برابر یکدیگر، محیط مناسبات بین المللی وخیم می شود، و عدم اعتماد جای تفاهم را می گیرد. البته جنگ سرد، بیشتر به روابط سرد و متشنج آمریکا و شوروی و دو بلوک غرب و شرق پس از جنگ جهانی دوم اطلاق می شود که با فروپاشی شوروی و بلوک شرق در 1370/1991 به نفع آمریکا و بلوک غرب پایان پذیرفت. ر.ک: آقا بخشی، همان، ص 54.

5 - درباره Liberalism در صفحات بعدی توضیح خواهد آمد.

6 - پس از پایان جنگ خلیج فارس و فروپاشی شوروی سابق در 1370/1991، جورج بوش پدر، رئیس جمهور سال های 1367/1988 تا 1372/1993 آمریکا، استقرار یک نظم نوین جهانی (New World order) را نوید داد. او گفت که نظم نوین جهانی منوط و وابسته به رهبری، قدرت و ارزش های آمریکایی است. اندکی پس از آن، نظم نوین جهانی با همان پیام، به جهانی شدن و یا جهانی سازی تغییر نام داد. ر.ک: آقابخشی، همان، ص 226.

7 - آزادی معادل دو واژه لاتین Liberty و Freedom است.

8 - Humanism.

9 - Capitalism.

10 - Values.

12 - رابرت دال، درباره دموکراسی، ترجمه حسن فشارکی (تهران: شیرازه، 1378) ص 48.

13 - دموکراسی مستقیم یا بی واسطه یا مشارکتی (Direct Democracy) حکومتی است که در آن، عامه مردم به وسیله تشکیل اجتماعات عمومی، متناوب، مستقیماً امور کشور را اداره می کنند. بدیهی است که دموکراسی مستقیم، تنها برای جوامع کوچک که ویژگی جوامع باستان است، قابل اعمال است. در یونان باستان، عقیده بر این بود که جمعیت هر دولت شهری نبایستی بیش از حدی باشد که مردم نتوانند در یک محل جمع شوند، به سخنان ناطقین گوش فرا دهند و در اداره امور کشور نقش ایفا نمایند. ر.ک: آقابخشی، همان، ص 96.

14 - جان لاک (John Locke) در تاریخ اندیشه سیاسی انگلستان، چهره برجسته ای است. او در اواخر دهه 1046/1660 منشی مورد اعتماد لردشافتسبوری (Lord Shaftesbury) آزادی خواه شد. کار منشی گری تجربه او را افزون تر کرد، و اندیشه اش به آزادی خواهی بیشتر گرایش یافت. او از نهضت پادشاهی محدود یا مشروط در انگلیس حمایت و از حق مردم برای عزل پادشاه در صورتی که مستبدانه رفتار کند، پشتیبانی کرد. ر.ک: عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست (تهران: نشر نی، 1373) ص 190.

15 - مونتسکیو یا منتسکیو (Montesquieu) نویسنده و فیلسوف و از متفکران قرن هیجدهم فرانسه به شمار می رود، و به علت طرح اندیشه های نو سیاسی بر وقوع انقلاب فرانسه تأثیر گذاشته است. نامه های ایرانی، تألیف اوست، ولی مهم ترین اثر او روح القوانين Espirit des lois است که به روابط و مناسبات بین قوانین نسبت به خود و نسبت به سایر عوامل اجتماعی و سیاسی می پردازد. ر.ک: مونتسکیو، روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهتدی (تهران: چاپخانه مجلس، 1322) ص 12.

16 - ژان ژاک روسو (Jean Jacques Rousseau) فیلسوف برجسته سده هیجده فرانسه و نیز، نظریه معروف قرارداد اجتماعی از اوست. نظریه او کوششی است برای ساخت دولت بر بنیادهای اخلاقی و تبیین اقتدار چنین دولتی. اندیشه های او بر جامعه فرانسه تأثیری شگرف گذاشت، و افکارش مقدمات انقلاب فرانسه را فراهم آورد. ر.ک: ویلیام تی. بلوم، نظریه های نظام سیاسی، ترجمه احمد تدین، ج 2 (تهران: نشر آران، 1373) ص 657.

17 - حقی که به گمان پیروان نظریه حقوق طبیعی، به حکم قانون طبیعت به هر فرد انسانی تعلق دارد، و نمی توان او را از آن محروم کرد، مثل حق حیات و حق آزادی. این حقوق را به اعتبار این که عادی ترین حقوق انسانی است، حقوق طبیعی نامیده اند. ر.ک: آقابخشی، همان، ص 221.

18 - حسین بشیریه، درس های دموکراسی برای همه (تهران: موسسه پژوهشی نگاه معاصر، 1380) ص 55.

19 - دیوید هلد، مدال های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر (تهران: انتشارات روشنگران، 1369) ص 260.

20 - Pragmatism به معنای مصلحت باوری، کنش باوری و عمل گرایی است. پراگماتیسم از واژه یونانی Pragmatos به معنای عمل گرفته شده، و فلسفه ای است که در مصادیق حقیقت، به اقدام و عمل می اندیشد، یعنی آنچه نتیجه بخش و مصلحت آمیز است، حقیقت دارد و شایسته پیگیری است. ر.ک: حسن علی زاده، فرهنگ خاص علوم سیاسی (تهران: روزنه، 1377) ص 240.

21 - آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم، ترجمه عباس مخبر (تهران: پنگوئن، 1367) ص 19.

22 - رامین جهاننگلو، مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران (تهران: نشر مرکز، 1374) ص 68. رنسانس Renaissance یا نوزایش یا تجدید حیات به نهضت بزرگ اروپا بعد از قرون وسطی اطلاق می شود که منجر به پیدایش تمدن سرمایه گردید. ر.ک: آقابخشی، همان، ص 286.

- 23 - ر.ک: بیات، همان، ص 451. براتعلی پور، همان، ص 13. جرمی والدرون، لیبرالیسم، ترجمه علی حقی، اندیشه حوزه، شماره 37، ص 32. آیزایا برلین، در جست و جوی آزادی، ترجمه خجسته کیا (تهران: نشر گفتار، 1373) ص 63-61. آیزایا برلین، چهار مقاله، ترجمه محمد علی موحد (تهران: خوارزمی، 1368) ص 249-237.
- 24 - پروتستان گرایی یا پروتستانیسیم Protestantism از ریشه لاتینی Protestari گرفته شده است. مذهب پروتستان شاخه ای از دین مسیحیت است که در اواخر قرن 15 و اوایل قرن 16 توسط طرفداران اصلاحات دینی پدید آمد. از رهبران این مذهب می توان از مارتین لوتر Martin Luther (متوفای 1125/1546) و ژان کالون Jean Calvin (متوفای 1145/1564) را نام برد. ر.ک: علی زاده، همان، ص 243.
- 25 - آربلاستر، همان، ص 220-221، 127، 190. حسین بشیریه، لیبرالیسم و محافظه کاری (تهران: نشر نی، 1378) ص 15. راین هاردکونل، لیبرالیسم، ترجمه منوچهر فکری ارشاد (تهران: توس، 1354) ص 125.
- 26 - Pluralism شامل نظریه هایی است که به لزوم کثرت عناصر و عوامل در جامعه و مشروعیت منافع آن ها باور دارند. مثلاً، کثرت گرایی دینی نظریه ای است در باب حق بودن ادیان و محق بودن دین داران، و بر آن است که کثرتی که در عالم دین ورزی پدید آمده است، حادثه ای است طبیعی که از حق بودن ادیان و محق بودن دین داران پرده برمی دارد و مقتضای دستگاه ادراکی آدمی و ساختار چند پهلوی واقعیت است و با هدایت گری خداوند و سعادت جوی و نیک بختی آدمیان سازگار است و این، نزاع بر سر حقیقت و فهم حقیقت است. ر.ک: هادی صادقی، پلورالیسم: دین، حقیقت و کثرت (قم: موسسه فرهنگی طه، 1377) ص 55.
- 27 - سکولاریسم (Secularism) در لغت یعنی نادینی گری، جداانگاری دین و دولت یا جدایی دین از سیاست (Separation of religion from policy) و Secularization یعنی غیر دینی شدن و در اصطلاح یعنی اعتقاد به انتقال مرجعیت از نهادهای دینی به اشخاص یا سازمان های غیر دینی. بر اساس این نظریه، در امور اجتماعی، سیاست اصالت دارد نه دین که دارای جنبه فردی و عبادی است. ر.ک: آقابخشی، همان، ص 304.
- 28 - شهریار زرشناس، اشاراتی درباره لیبرالیسم در ایران (تهران: کیهان، 1378) ص 13.
- 29 - آدام اسمیت (Adam Smith) در کِرکالدی (kircaldy) واقع در ایالت فایف اسکاتلند به تاریخ 1102/1723 زاده شد. کتاب تحقیق در ماهیت و علل ثروت An Inquiry into the nature and causes of the wealth of Nation یکی از مهم ترین منابع در دفاع از تجارت و اقتصاد آزاد است. ر.ک: د.د. رافائل، ادم اسمیت، ترجمه عبدالله کوثری (تهران: طرح نو، 1375) ص 7.
- 30 - آمپیریسم Empiricism یا تجربه گرایی برای نظریه ای به کار می رود که شناخت جهان خارج را کاملاً بر گرفته از تجارب می داند. تجربه گرایی در همه نموده های خود، بر نقش بنیادی تجربه تاکید می ورزد. دیدگاه تجربه گرایی در مقابل عقل گرایی به معنای فلسفی آن قرار دارد. ر.ک: بیات، همان، ص 176.
- 31 - Positivism اندیشه را در معنا و صدق به تجربیات حسی بشری وابسته می داند و تنها قضایایی را معنادار و مطابق با واقع می دانند که تحقیق پذیر تجربی باشند، و گرنه نه معنا دارد و نه صادق است. ر.ک: حسن معلمی، نگاهی به معرفت شناسی در فلسفه غرب (تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1380) ص 208.
- 32 - بشیریه، لیبرالیسم و محافظه کاری، همان، ص 11. براتعلی پور، همان، ص 90. بیات، همان، ص 472.
- 33 - اندرولوین، طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه سعید زیباکلام (تهران: سمت، 1380) ص 36. لوین، یکی از معدود نویسندگان غربی است که نقد عالمانه لیبرال دموکراسی دست زده.

- 34 - آقا بخشی، همان، ص 187.
- 35 - براتعلی پور، همان، ص 85 و 18.
- 36 - بیات، همان، ص 468 و 277.
- 37 - عالم، همان، ص 208.
- 38 - اندروهی ودد، درآمدی بر ایده ثولوژی های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین لملی، 1379) ص 84.
- 39 - ایده آلیسم (Idealism) یا آرمان گرایی، مکتبی است که شعور به شکل عقل را مقدم بر ماده می شمارد و آن را خالق جهان مادی می داند. ر.ک: آقا بخشی، همان، ص 151.
- 40 - رئالیسم (رئالیسم) Realism گرایش دارد به تحلیل اجتماعی، مطالعه و تجسم زندگی انسان در جامعه، مطالعه و تجسم روابط اجتماعی، روابط میان فرد و جامعه و ساختمان خود جامعه به صورتی که وجود دارد، و نه آن گونه که باید باشد. ر.ک: همان، ص 283.
- 41 - محمد زارع، "امتزاج لیبرالیسم و دموکراسی، دست نیافتنی است،" ماهنامه کتاب ماه علوم اجتماعی شماره 53 (اسفند 1380) ص 10.
- 42 - براتعلی پور، همان، ص 23. آقا بخشی، همان، ص 186.
- 43 - لوین، همان، ص 58.
- 44 - افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1360) ص 555 و 492، 488.
- 45 - ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت (تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، 1358) ص 259 و 129.
- 46 - مارکس (Marx) متولد 1197/1818 آلمان و صاحب آراء و افکار تازه در اقتصاد و سیاست و اجتماع بود. کتاب سرمایه خلاصه ای از آراء اوست و فلسفه وی به مارکسیم مشهور است. مارکس به دستگیری انگلس (Engels) نخستین مرام نامه کمونیسم را تدوین کرد و خود اولین مؤسس کنگره بین المللی کمونیسم معروف به بین الملل اول گردید. ر.ک: غلام رضا طباطبائی مجد، دائرة المعارف مصور، ج 1 (تهران: زرین، 1372) ص 295.
- دیوید هلد، "دموکراسی،" ترجمه عزت الله فولادوند، خرد در سیاست (تهران: طرح نو، 1376) ص 370.
- 47 - مانند لنین (Lenin) ر.ک: آلوین استانفورد کوهن، تئوری های انقلاب، ترجمه علی رضا طیب (تهران: قومس، 1372) ص 87. "دموکراسی در اندیشه مارکس و لنین،" ترجمه مصطفی رحیمی، دو ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره 161-162 (1379) ص 52.
- 48 - واژه دموکراسی خلق یا دموکراسی توده ای (People's Democracy) بعد از جنگ جهانی دوم، توسط نظریه پردازان روسی برای اشاره به سازمان اجتماعی و سیاسی کشورهای سوسیالیست اروپای شرقی و آسیا که در مرحله پایین تری از دموکراسی سوسیالیستی قرار داشتند، به کار رفت. در این کشورها، اصول دموکراسی به مفهوم رایج در دموکراسی های غربی رعایت نمی شد. ر.ک: آقابخشی، همان، ص 248.
- 49 - Post - Modernism.
- 50 - باوند، "لیبرال دموکراسی،" خراسان (19 آذر 1381) ص 11. محمود آزاد، "کدام دموکراسی؟"، "اندیشه جامعه، شماره 30، ص 65. علی زاده، همان، ص 240.
- 51 - Alexis De Tocqueville سیاست مدار و نویسنده فرانسوی در 1184/1805 متولد شد و در 1238/1859 وفات یافت. کتاب دموکراسی وی که در 1214/1835 چاپ شد، چنان مورد توجه قرار گرفت که تا 1238/1850

- سیزده بار تجدید چاپ گردید. یکی دیگر از کتاب های معروف وی تحلیل دموکراسی در آمریکاست. ر.ک: آلکسی دوتوکویل، تحلیل دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت الله مراغه ای (تهران: زوار، 1347) مقدمه مترجم.
- 52 - مرکز به کشورهای قدرتمند و جهان اول و پیرامون به کشورهای فقیر و جهان سوم اطلاق می شود.
- 53 - فرد دالمایر، "عدالت و دموکراسی جهانی"، ترجمه نرگس تاجیک، دوماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره 188 - 187، ص 82. منبع اصلی: Alternative Visions, 1998, مجید یونسین، "کدام تمدن مضمحل می شود؟" همشهری (11 اسفند 1377) ص 8. نظریه برخورد تمدن ها: هانتینگتون و منتقدان، ترجمه و ویراسته مجتبی امیری (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1375) ص 166.
- 54 - لوین، همان، ص 78 - 60. زارع، همان، ص 11. شهریار زرشناس، "زنگ های انحطاط و رسوایی برای نظام های لیبرال دموکراسی، "قدس (19 بهمن 1381) ص 12. و ت. جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، ج 2 (تهران: امیرکبیر، 1358) ص 362.
- 55 - لوین، همان، ص 105 - 95. استیون تانسی، مقدمات سیاست، ترجمه هرمز همایون پور (تهران: نشر نی، 1381) ص 277.
- 56 - فریدریش فون هایک، "آزادی و عقل و سنت"، ترجمه عزت الله فولادوند، خرد در سیاست، همان، ص 321. لوین، همان، ص 70 - 60.
- 57 - حالت طبیعی یا وضع طبیعی (State of nature) به اعتقاد برخی از اندیشمندان سیاسی غرب یعنی وضع انسان پیش از آن که قانون و دولت و جامعه ای در کار باشد. ر.ک: آقابخشی، همان، ص 326.
- 58 - زارع، همان، ص 12. وود، همان، ص 84. حامد دهخدا، "دموکراسی و فریب: لزوم تحول ریشه ای، رسالت (11 اسفند 1381) ص 8.
- 59 - عبدالرحمن عالم، تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم) (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1377) ص 436. مصطفی کواکبیان، دموکراسی در نظام ولایت فقیه (تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، 1370) ص 58-48.
- 60 - نعام چامسکی، دموکراسی بازدارنده، ترجمه غلام رضا تاجیک (تهران: کیهان، 1372) ص 427. محمدتقی مصباح، نظریه سیاسی اسلام، ج 1 (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، 1378) ص 180.
- 61 - عالم، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، همان، ص 454. مصباح، همان، ص 293.
- 62 - علی غفوری، "اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر"، حقوق بشر از منظر اندیشمندان (تهران: شرکت سهامی انتشار، 1380) ص 463. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت (تهران: طرح نو، 1381) ص 108-103.
- 63 - پل سوئیزی و ادوارد باتالوو، نقدی بر پاره ای از نظریه های رایج در سرمایه داری غرب، ترجمه فرهاد نعمانی و منوچهر سناجیان (تهران: جاویدان، 1356) ص 19. حمید مولانا، ظهور و سقوط مدرن (تهران: کتاب صبح، 1380) ص 242-235.
- 64 - دموکراسی غیر مستقیم یا دموکراسی مبتنی بر نمایندگی (Representative Democracy) حکومتی است که در آن، مردم به وسیله منتخبین خود حکومت می کنند یا حکومتی که وضع قوانین آن با نمایندگان مردم باشد. ر.ک: آقابخشی، همان 290.
- 65 - آزاد، همان. علی اسدی، افکار عمومی و ارتباطات (تهران: سروش، 1371) ص 31.
- 66 - Humanism به انسان مداری، انسان گرایی، انسان دوستی، انسان محوری، مکتب اصالت انسان و... ترجمه

شده است. ر.ک: علی زاده، همان، ص 143.

67 - مرتضوی، همان. بیات، همان، ص 38. سی.بی. مکفرسون، جهان واقعی دموکراسی، ترجمه علی معنوی
تهرانی (تهران: آگاه، 1379) ص 68.

John Rawls. - 68

69 - John Rawls, A Theory of Justice, (Cambridge: Harvard University Press, 1971). P.302.

70 - دموکراسی رأی ها، یعنی آن نوع دموکراسی که مردم عوام کارگزاران را انتخاب می کنند، ولی دموکراسی رأس
ها یعنی آن که مردم نخبگان و نخبگان کارگزاران را برمی گزینند.

71 - مراد Friedrich Wilhelm Nietzsche فردریک ویلهلم نیچه است که در 1223/1844 در آلمان به دنیا آمد و
در 1279/1900 در گذشت. وی را یک فیلسوف شاعر می نامند. ر.ک: ج.پ. استرن، نیچه، ترجمه عزت الله
فولادوند (تهران طرح نو، 1373) ص 63 - 46.

72 - "شریعتی و دموکراسی متعهد"، بینش سبز، شماره 10، ص 38. نعمت الله باوند، "بحران فکری - تاریخی
غرب و طغیان هیولای لیبرال - دموکراسی"، کتاب نقد، سال پنجم، شماره 21، ص 237. فرانسیس فوکویاما، پایان
نظم، سرمایه اجتماعی و حفظ آن، ترجمه غلام عباس توسلی (تهران: جهان امروز، 1379) ص 34-31. ساموئل
پ. هانتینگتون، تمدن ها و بازسازی نظام جهانی، ترجمه مینو احمدسرتیپ (تهران: کتاب سرا، 1380) ص 243.

73 - آریستوکراسی (Aristocracy) از ریشه یونانی aristos یعنی بهترین به علاوه، Kartia یعنی حکومت و در
مجموع به مفهوم حکومت شایسته ترین مردمان است، ولی عملاً، این نوع حکومت، به شکل حکومت اشراف در
می آید. ر.ک: داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی (تهران: مروارید، 1358) ص 11.

74 - الیگارشی یا اولیگارشی Oligarchy از ریشه Oligarachia است که در زبان یونانی به معنای حکومت گروه
اندک ثروتمند است. ر.ک. همان، 39.

75 - مراد Alan Toran است.

76 - مرتضی نبوی، "دموکراسی لیبرال در تلاش برای ایجاد نوعی فاشیسم بین المللی است"، رسالت (26 مرداد
1381) ص 8. غلام رضا مصباحی و حجت الله ایوبی، "مردم سالاری دینی، دموکراسی لیبرال را به چالش می
طلبد"، جام جم (30 فروردین 1380) ص 6.

77 - Joseph Alois Schumpeter متوفای 1329/1950، اقتصاددان مشهور اتریشی الاصل است که از 1311 /
1933 به آمریکا رفت و به تدریس اقتصاد در دانشگاه هاروارد پرداخت. وی از چهره های برجسته و معتبر علم
اقتصاد شمرده می شود. ر.ک: جوزف شومپیتر، کاپیتالیزم، سوسیالیسم، دموکراسی، ترجمه حسن منصور
(تهران: نشر مرکز، 1375) ص 9 مقدمه.

78 - بهرام اخوان کاظمی، "دموکراسی لیبرال، تعارض از درون"، جام جم (20 شهریور 1379) ص 8.

79 - میلتون فریدمن، سرمایه داری و آزادی، ترجمه غلام رضا رشیدی (تهران: نشر نی، 1380) ص 34-17. عالم،
همان، ص 425.

80 - بهرام اخوان کاظمی، "دو برداشت متعارض از طبیعت انسان در نظریه دموکراسی لیبرال"، جام جم (10
شهریور 1379) ص 8.

81 - استبداد اکثریت را حتی توکویل یک و نیم قرن پیش از این نیز استفاده کرده است. ر.ک: توکویل، همان، ص

- 82 - بهرام اخوان کاظمی، "صوری بودن اصل تفکیک قوا در دموکراسی،" جام جم (2 آبان 1379) ص. 8.
- 83 - احسان شادی، "لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار،" فتح (17 بهمن 1378) ص 12. شهریار زرشناس، "اشاراتی درباره مبانی نظری دموکراسی لیبرال،" قدس (5 خرداد 1380) ص. 15.
- 84 - "چون و چرا بر لیبرال دموکراسی: نگاهی به لیبرال دموکراسی از دیدگاه دکتر علی شریعتی،" جام جم (26 آبان 1380) ص. 7.
- 85 - همان. حسین بشیریه، لیبرالیسم و محافظه کاری (تهران: نشر نی، 1378) ص. 282.
- 86 - همان. رابرت. اچ. بورک، لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا در سرایشی به سوی گومورا، ترجمه الهه هاشمی حائری، حسین غفاری (تهران: حکمت، 1378) ص 683. آربلاستر، همان، ص. 190.
- 87 - همان. ژان ماری گنو، پایان دموکراسی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر (تهران: آگاه، 1381) ص. 131.
- 88 - مرتضوی، همان، ص 203.